

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی
۱۷ نومبر ۲۰۱۳

جای بسیاری از روشنفکران و هنرمندان جامعه ما،

در مبارزه علیه اعدام خالی است!

(بخش دوم)

در قرن شانزدهم و هفدهم اروپا، متداول ترین جرایم درباره مجرمین سوزاندن، غرق کردن، زنده جوشاندن در دیگ، زنده به گور کردن، قطع کردن گوش، بینی، دست و سنگسار و... بود. اعدام ها در ملاء عام و صبح زود انجام می شد که همانند جامعه کنونی ایران، به نوعی به تفریح های خیابانی مردم تبدیل شده بود. تا جایی که متأسفانه اعدام در ملاء عام، بخش مهمی از فرهنگ عمومی جامعه شده بود.

طبق قوانین جزائی آن دوران، از جمله در فرانسه، اشراف با شمشیر گردن زده می شدند و گروه های فقیر جامعه به شیوه های زجرآور دیگری اعدام می شدند. به طور مثال آنان حلق آویز یا سوزانده یا زنده زنده در دیگ ها جوشانده و یا بر روی چرخه چنندتکه می شدند. طبق متون مقدس بخشی از گناهان مجرمین تنها در حین مجازات و با رنج کشیدن هنگام مرگ بخشوده می شد و آن ها بایستی با رنج خود تقاص و کفاره گناهان خود را می دادند.

قرن هیجدهم در فرانسه، قرن ولتر نامیده می شود. وی، در پی انتقاد به قدرت مطلق پادشاه و کلیسا به زندان در باستیل محکوم شد. او در مدت یازده ماهی که در حبس به سر برد اولین اثر تراژدی خود به نام «ادیپ» را نوشت و در آن انتقاد از پادشاه و کلیسا را تکرار کرد. این نمایشنامه در سال ۱۷۱۸ در پاریس به نمایش درآمد که با موفقیت زیادی همراه بود. ولتر در سال ۱۷۲۶، بار دیگر دستگیر شد ولی این بار حکم مجازات او دو سال تبعید به انگلستان بود. این تبعید برای ولتر موقعیتی استثنائی ایجاد کرد.

با وارد شدن جنبش های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و هم چنین فلسفی و انتشار افکار نوین و آثار علمی به عرصه مبارزه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در قرن هجدهم را می توان آغاز مقابله عقاید بین دو گرایش موافق و مخالف اعدام دانست. هر چند برخی از فلاسفه و دانشمندان قرن هجدهم وجود کیفر اعدام را نفی نکردند اما ضمن انتقاد از اعمال مجازات های خشن و شکنجه ها، در جهت محدود کردن آن تلاش کرده اند. برای مثال، مونتسکیو این مجازات را برای جامعه لازم می دانست، اما با شقاوت و بی رحمی نسبت به محکوم، ابراز تأسف می کرد. ژان ژاک روسو، مجازات اعدام را در «قرارداد اجتماعی» خود توجیه می کند. به عقیده او، افراد جامعه حسب قرارداد اجتماعی، اختیار جان خود را به دولت که نماینده اقتدار جامعه است واگذار نموده اند و دولت نیز به طور متقابل موظف به تضمین و حفظ جان آنان در قبال خطرهای ناشی از دیگران شده است. «برای این که قربانی جنایت کار واقع شوند، رضایت داده اند در صورتی که خود دست به جنایت بزنند، کشته شوند... هر کز رفتاری که به حقوق تجاوز کند، حسب جنایات

ارتكابی، یاغی و خائن به مملكت محسوب می شود و باید اعدام گردد» اما با این وجود روسو، مجازات اعدام را آخرین راه حل در مورد بزهكاران می داند و معتقد است كه اگر بتوان جامعه را از گزند این قبیل افراد دور نگه داشت، بهتر است حتی الامكان از اعمال مجازات اعدام خودداری شود.

در قرن هفده، فیلسوف جوانی به نام «سزار بكاریا» از ایتالیا رساله ای را در نقد قانون مجازات مرگ نوشت كه بعدها از آن به عنوان «انقلابی در حقوق کیفری» یاد شد. رساله بكاریا، در سراسر اروپا ترجمه و منتشر گردید. پاریس كه مركز برخورد روشنفكران و فیلسوفان قبل از انقلاب بود، میزبان این حقوقدان و فیلسوف جوان شد. اندیشه های بكاریا پیرامون نقد قوانین کیفری، فرانسه را در تب جدال فلسفی و حقوقی پیرامون اصلاح قوانین کیفری فرو برد.

بكاریا، نخستین بانی حقوق جزا در قرن هجدهم بود كه با انتشار كتاب «بررسی جرایم و مجازات ها» در ۱۷۶۴، فصلی از آن را به بحث درباره مجازات اعدام و لزوم حذف آن اختصاص داد. به عقیده بكاریا، «مجازات اعدام باید لغو شود، زیرا تأثیر مجازات حبس ابد از لحاظ جلوگیری از ارتكاب جرم به مراتب بیش تر از مجازات اعدام است. به علاوه این مجازات، قابل جبران نیست و در صورتی كه اشتباهی در محاکمه روی داده باشد و تعدیلی در مجازات لازم آید، با اجرای مجازات اعدام این امر غیر ممكن می گردد.»

نظریه بكاریا در مورد لغو مجازات اعدام، نخستین بار در حقوق جزای ایتالیا تأثیر گذاشت به طوری كه این مجازات در سال ۱۷۸۶ تا مدتی در این كشور لغو شد. اما بعدها دوباره اعدام در این كشور از سر گفته شد. اما نظریه بكاریا و سپس عقاید متفكرانی چون ویکتور هوگو، در مورد حذف مجازات اعدام به دلیل مقاومت و مخالفت حكومت ها و کیفرشناسان طرفدار این مجازات، سبب شد كه تا قبل از قرن بیستم آن چنان نفوذ و موقعیتی در جهان پیدا نكردند.

بكاریا، معتقد است كه مجازات می بایستی باعث آرامش خاطر افراد جامعه و جلوگیری از هرگونه به هیجان آمدن احساسات آن جامعه باشد. و کیفرها باید در مرز ضرورت باقی بماند و اگر از این مرز بیرون رود مطمئناً باعث از بین رفتن سعادت عمومی می شود. مجازات باید كم ترین اثر درد را بر جسم بزهكار بر جای گذارد.

بكاریا، خلاف پیشینیان خود اعمال تدابیر امنیتی را سودمندتر از مجازات می دانست و آن را وسیله ای برای جلوگیری از شرارت در آینده عنوان می كرد تا بدین ترتیب مجرم پس از ارتكاب جرم اول مرتكب جرایم دیگر نشود. به عبارت دیگر، حاكمیت باید به وظایف خود طوری عمل كند كه عامل هیچ كمبود و بزهکاری در جامعه نشود. یک شرط مهم فقرزدائی در جامعه است. زیرا فقر سرچشمه بسیاری از آسیب های اجتماعی است. این امر ثابت می كند كه منظور نهائی مجازات، حمایت از منافع اجتماعی شهروندان است.

بكاریا، این پرسش را مطرح می كند: «انسان ها چه حقی برای خود قائلند كه سر از بدن هم نوع خود جدا كنند. یقیناً این حق حقی نیست كه حاكمیت و قوانین بر آن پایه استوار است. قوانین تنها مجموع كمترین سهم از آزادی هر یک از افراد و مظهر اراده همگان است كه از الحاق اراده افراد پدید آمده است. کیست كه همیشه بخواهد اختیار تصمیم گیری درباره مرگ خود را به سایر انسان ها بسپارد؟ كمترین گذشت از آزادی هر كس ممكن است گذشت از بزرگترین نعمات یعنی حیات را در بر داشته باشد و اگر چنین است چگونه باید این اصل را با اصل دیگری كه به موجب آن انسان اختیار گسیختن رشته حیات خود را ندارد آشتی داد؟

پس چنین اختیاری باید داشته باشد تا بتواند این حق را به دیگری و یا به تمام جامعه واگذار كند بنابراین کیفر اعدام حق نیست. جنگ ملتی است علیه یک شهروند و ملت نابودی او را ضروری و سودمند تشخیص می دهد.»

لازم به ذکر است که در آن دوران، اقدام به خودکشی جرم تلقی می‌گشت و بکاربا مطرح می‌کند زمانی که فرد حق ندارد دست به خودکشی زند پس چگونه می‌تواند این اختیار را ضمن قرارداد اجتماعی به جامعه بدهد که در صورت تخطی وی از قوانین این قرارداد او را به مجازات اعدام محکوم نماید.

در غرب، تاریخ مبارزه برای لغو حکم اعدام در قرن ۱۸ آغاز گشت و تا به امروز ادامه دارد. در سال ۱۷۸۱، پادشاه اتریش، در اثر مبارزات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روشنفکرانی چون «بکاریا» Beccaria و «ولتر» Voltaire، حکم اعدام را برای اولین بار لغو کرد. در سال ۱۷۸۶، برادر او، حاکم «توسکان» Toscane در ایتالیا، قوانین مدنی را که مبنای مجازات را اصلاح مجرم و بازگشت او به زندگی عادی می‌دانست، به اجراء گذاشت.

فرانسوا ماری آروه معروف به ولتر، در انتقاد به حقوق جزائی فرانسه و تلاش برای اصلاح آن، در نامه ای به یکی از دوستانش، چنین می‌نویسد: «عدم تناسب بین جرم و مجازات در قوانین کیفری فرانسه را باید بربریت خواند.»

ولتر، در سال ۱۶۹۴ در پاریس چشم به جهان گشود. وی، یکی از معروف ترین و مؤثرترین شخصیت های دوران روشنگری اروپا، قبل از انقلاب فرانسه است. وی، به دنبال انتقاد به قدرت مطلق پادشاه و کلیسا، در زندان معروف باستیل، زندانی شد. وی، در مدت یازده ماهی که در حبس به سر برد اولین نمایشنامه خود به نام «ادیپ» را نوشت و در آن انتقاد از پادشاه و کلیسا را تکرار کرد. این نمایشنامه در سال ۱۷۱۸ در پاریس، به نمایش در آمد که با موفقیت زیادی همراه بود. ولتر در سال ۱۷۲۶، بار دیگر دستگیر شد و به مدت دو سال دو سال به تبعید، به انگلستان فرستاده شد. این تبعید برای ولتر، موقعیتی استثنائی ایجاد کرد. او شدیداً تحت تأثیر فضای روشنفکری انگلستان قرار گرفت و تحت تأثیر آزادی بیان، تکثر گرائی و سیستم پارلمانی انگلستان قرار گرفت. وی، با آثار افراد روشنفکری چون جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و اسحاق نیوتن (۱۶۴۳-۱۷۲۷) آشنا شد و در آثار آنان توضیح و تعریفی جدید از جهان بدون نقش خدا و کلیسا را دید. ولتر در سال ۱۷۲۸، به فرانسه باز گشت و اندیشه های خود را در اثری به نام نامه های فلسفی (نامه های انگلیسی) به نگارش در آورد. اندیشه هائی که از این به بعد در تمامی آثار او قابل مشاهده است.

وی در آثار نظری و ادبی خود، از یک طرف از آزادی و بردباری و مدارا دفاع می‌کند و از سوی دیگر، علیه استبداد حاکمیت، خرافات و تعصبات دینی به مبارزه برمی‌خیزد.

ولتر، ریشه استبداد، نابرابری، بی عدالتی و جنگ را در آموزه های کلیسای کاتولیک می‌بیند. او تسلط اندیشه و آموزه های مذهب مسیحیت و کلیسای کاتولیک روم را دلیل اصلی آزار و تعقیب روشنفکران و آزاد اندیشان، سانسور و ممنوع کردن کتاب هائی با مضامین روشنگری و خطاهای قضائی می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که ایجاد نظم و عدالت واقعی در جامعه، تنها از طریق جدائی کلیسا و حکومت امکان پذیر است.

ولتر در سال ۱۷۶۶، تفسیری درباره کتاب «سزار بکاریا» در باب «جرائم و مجازات» می‌نویسد. وی، با نوشتن تفسیری بر رساله بکاریا، آن را به جامعه آن دوران فرانسه معرفی می‌کند. ولتر، تلاش می‌کرد که توجه دولت مردان را هر چه بیشتر به اهمیت نقش مدارا و برقراری نظم و امنیت اجتماعی جلب کند. وی به لحاظ تاریخی، جوامعی را که به چندین خدا اعتقاد داشتند بردبارتر از سایر جوامعی می‌دانست که تنها به یک خدا باور دارند. ولتر، گفته است: «اولین روحانی جهان اولین شیبادی بود که به اولین ابله رسید.»

از مرگ ولتر به بعد، کم کم ادبیات به سمت سیاست های اجتماعی متمایل شد و موضوع هائی چون قانون و طرح سؤال های اساسی از آن، بحث رفرم در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و هم چنین زیر سؤال رفتن قانون اساسی از جمله قانون جزائی مورد توجه فیلسوفان قرار گرفت. گسترش این مبارزه، فرانسه را به سوی مرحله جدیدی از انقلاب سوق داد. ولتر، در سی می ۱۷۷۸ در گذشت.

پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱، عده‌ای از نمایندگان مجلس، از جمله «روبسییر» Robespierre، که بعدها خود حکم اعدام شمار بسیاری از هم رزم های سابقش را امضاء کرد، لایحه ای برای لغو حکم اعدام به رأی مجلس گذاشتند اما شکست خوردند و تنها لغو شکنجه به تصویب رسید.

هم زمان با ولتر، دو فیلسوف دیگر، یعنی ژان ژاک روسو و مونتسکیو نیز در فرانسه به فعالیت های نظری مشغول بودند. ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) در کتاب قرارداد اجتماعی خود، مجازات مرگ را توجیه می کند. وی، معتقد است که اگر هدف یک قرارداد اجتماعی حفظ امنیت اجتماعی و شهروند خود است، باید برای حفظ آن از هر وسیله ای استفاده کرد.

مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) در سال ۱۷۴۸ در کتاب روح القوانین خود، معتقد بود هر گاه که یک شهروند به امنیت اجتماعی صدمه زده و یا منجر به مرگ انسانی شود، شایسته مرگ است.

روشنگری با تکیه بر نقد صریح دین تا هنگام مرگ ولتر در فرانسه ادامه پیدا کرد. موضوعاتی از جمله نقد کلیسا، انجیل و انتقاد از روحانیون، اساس ادبیات فلسفی و ادبی آن زمان را تشکیل می داد.

در سال ۱۷۹۱، بحث مجازات اعدام، حتی به یکی از مهم ترین مباحث و جدل های مجلس فرانسه تبدیل شده بود. ماکسیمیلیان روبسییر (۱۷۵۸-۱۷۹۴)، در مجمع ملی استدلال های خود را در مخالفت با مجازات مرگ ارائه داد. وی، این نوع مجازات را نه تنها بی فایده، بلکه غیر عادلانه نامید. وی، اعلام کرد که مجازات مرگ، نژاد انسانی را به زنجیر کشیده است. قوانینی که در آن مجازات مرگ در نظر گرفته شده است، متن آن را نه با جوهر که با خون نوشته اند. او فریاد می زند: «یک فاتح که اسیر خود را می کشد بربر است نه فاتح.»

بحث ها و جدل های مجمع ملی در سال ۱۷۹۱، اگر چه به لغو مجازات مرگ (اعدام) منجر نشد، اما تغییری را در نحوه اجرای مجازات اعدام به همراه داشت. در مارچ ۱۹۷۲، مجمع ملی با اکثریت آراء استفاده از گیوتین برای اجرای مجازات مرگ را به تصویب رسانید. اولین اعدام با گیوتین برای راهزنی به نام «پلتیر» که در ۲۵ اپریل ۱۷۹۲ در ملاء عام انجام شد، اجراء شد. برای دیدن آن جمعیت فراوانی جمع شدند. به عکس اشکال پیشین مجازات مرگ که یک پروسه طولانی و همراه با شکنجه مجرم بود، این بار روند اعدام خیلی سریع انجام شد. این درست خلاف انتظار مردمی بود که با هیجان و اشتیاق برای تماشای یک صحنه طولانی از اجرای حکم اعدام گرد هم آمده بودند. این دقیقاً همان امری بود که دکتر گیوتین دنبال می کرد. یعنی پایان بخشیدن به آن صحنه های زجرآور و غیر انسانی که به یک مراسم و جشن مردمی تبدیل شده بود. دکتر گیوتین، چنین تغییری را انسانی کردن مجازات مرگ اعلام کرد. چرا که با اعدام به وسیله گیوتین رنج انسانی به هنگام مرگ به حداقل می رسید.

از این زمان به بعد اشکال متفاوت مجازات مرگ به زدن گردن توسط گیوتین برای تمام مجرمین با پایگاه های اجتماعی متفاوت - فقیر و غنی- تغییر پیدا کرد. مهم تر این که شکنجه برای گرفتن اعتراف نیز تا حد زیادی محدود شد.

پزشکی به نام آنتوان لوئیس گیوتین، طرح دستگاه مرگ گیوتین را ارائه داد که بعدها به نام گیوتین نام گذاری شد. توجیه دکتر گیوتین بر روش گردن زدن این بود که از شکنجه در اشکال متنوع مجازات مرگ جلوگیری کند و مدت اجرای مجازات مرگ را کوتاه و بدینوسیله رنج انسانی را به حداقل برساند. احتمالاً به خاطر درخواست و تأکید او بر این روش، که به مرگ سریع مجرم منجر می شد و از زجر کشیدن او جلوگیری می کرد، این دستگاه به نام او نامیده شد.

ویکتور هوگو، در سال ۱۸۳۰ می نویسد؛ کریستف کلمب نتوانست اسم خود را به کشفی که کرده بود گره بزند و دکتر گیوتین نتوانست نام خود را از این اختراع جدا کند. تلاش بسیار گیوتین برای تغییر نام دستگاه اعدام بی نتیجه ماند. او نامه به حکومت وقت و مجلس نوشت، ولی آن چه که بر سر زبان ها افتاده بود را نمی توان تغییر داد. جلدان هنگام اجرای وظیفه همیشه صورت خود را می پوشاندند که شناخته نشوند. بسیاری از آنان در نهایت یا خودکشی می کردند و یا به بیماری های روانی دچار می شدند.

فرانسه در آن دوران، با یک بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبه رو بود. فقر و گرسنگی همه جا گسترده شده بود و قیمت نان روز به روز افزایش پیدا می کرد. نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی با ریخت و پاش های دربار همخوانی نداشت. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی اجراء شده، شکست خورده بود و انتقاد از سیستم سیاسی و قدرت مطلق پادشاه روز به روز شدت می یافت. موج تظاهرات علیه پادشاه، پاریس را فرا گرفت و تظاهرات به خشونت گرائید که در نهایت به عزل پادشاه از سلطنت انجامید. لویی شانزدهم، چند ماه بعد از قانونی شدن اجرای اعدام به وسیله گیوتین، دستگیر شد.

روبسیپر (۱۷۵۸-۱۷۹۴)، در سخنرانی خود در سوم دسمبر ۱۷۹۲ شدیدترین مجازات را برای شاه خواستار شد. وی که خود از مخالفان مجازات مرگ بود و تأکید بر لغو آن داشت، این بار اعدام پادشاه را به عنوان شرطی برای آینده جمهوری و انقلاب در خواست کرد. او که اعتقاد داشت مجازات مرگ نژاد انسانی را به زنجیر کشیده است و متن قانونی که مجازات مرگ را مجاز می کند متنی است که با خون نوشته شده است، در این زمان در سخنرانی خود می گوید که، «متأسفانه باید از این واقعیت تلخ بگویم که لودویگ باید بمیرد تا سرزمین پدری زنده بماند.»

در مقابل روبسیپر، مارکی دو کوندورسه (۱۷۴۳-۱۷۹۴)، مخالف مجازات مرگ برای پادشاه بود. مارکی دو کوندورسه ریاضیدان، فیلسوف و روشنگر فرانسوی در انقلاب فرانسه بود. وی، تنها فیلسوف معاصر خود بود که برای لغو کامل مجازات مرگ در فرانسه، مبارزه می کرد. وی بر این عقیده خود استوار ماند و در تمامی مراحل مجمع ملی از این ایده دفاع کرد. وی، در مخالفت با مجازات مرگ برای لویی شانزدهم می گوید: «مجازات خیانت به کشور مرگ است، اما متأسفانه این مجازات، مخالف اصول اخلاقی من است. لذا به آن رأی مثبت نخواهم داد.»

مارکی دو کوندورسه، لغو مجازات اعدام را مشخصه مهمی برای پیشرفت تمدن بشری می دانست. وی، می نویسد: «من همیشه مجازات مرگ را ناعادلانه می دانم، به خصوص وقتی که برای مجرمی صادر شود که بتوان او را بدون خطر برای جامعه و دولت در زندان نگاه داشت.»

وی در مقابل روبسیپر، استدلال می کرد که اعدام یک انسان آن هم یک پادشاه بدون تاج و تخت نباید به از دست رفتن جایگاه واقعی یک دولت منجر شود. وی، بر این عقیده بود که لغو مجازات مرگ یکی از ابزارهای مؤثری است که بشر را به کمال می رساند. مبارزات و تلاش های کوندورسه، بی نتیجه ماند. پادشاه محکوم به مرگ شد و اجرای اعدام با گیوتین در ۲۱ جنوری ۱۷۹۳ در میدان معروف به انقلاب به اجراء درآمد. سال بعد در جولای ۱۷۹۴، روبسیپر خود نیز به همان زنجیری که نژاد انسانی را به بند کشیده، گرفتار و گردن زده شد.

ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵) نویسنده و شاعر بزرگ قرن نوزدهم فرانسه، در رمانی به نام «آخرین روز یک محکوم» که روزهای آخر عمر یک محکوم به مرگ را تشریح می کند، می نویسد که «تنها جایی را که انقلابیون فرانسه ویران نکردند، همانا سکو های اعدام بود.»

متأسفانه انقلاب فرانسه نه تنها مجازات مرگ را لغو نکرد، بلکه اعدام در وسعت بیشتری در قالب ترور ادامه یافت. تاریخ فرانسه، از یک سو شاهد تاریخی خونین است و از سوی دیگر شاهد شکوفایی ایده ها و اندیشه های نو و روشنگرانه در حوزه های اجتماعی و فلسفی و حقوقی است.

گیوتین در فرانسه تا سال ۱۹۸۱ استفاده می شد. آخرین حکم اعدام توسط گیوتین در دهم دسمبر ۱۹۷۷ برای فردی به نام «حمید جندوبی» (۱۹۴۹-۱۹۷۷) متولد تونس به دلیل تجاوز، قتل و دست داشتن در فروش زنان برای روسپی گری به اجراء گذاشته شد. او، آخرین فردی بود که در اروپای غربی با گیوتین اعدام شد. در نهایت اعدام در فرانسه در سال ۱۹۸۱ لغو و در سال ۲۰۰۷ به طور رسمی از اصول قانون اساسی فرانسه شد.

تولستوی Tolstoi، پس از آن که در شهر پاریس، شاهد اعدامی در ملاء عام بود، نوشت: «شاهد جنایات زیادی در جنگ و یا در قفقاز بوده ام، اما اگر در حضورم انسانی را تکه پاره می کردند، این قدر غیرقابل تحمل نمی یافتم که کشتن آبی یک انسان سرزنده و تنومند، با اندامی زیبا و مجهز. آن جا اراده همراه تفکر نبود، حرکت پر هیجان انسان بود اما این جا، آرامش و راحتی به حد شیک و پیکانی در اجرای حکم اعدام است و در آن هیچ گونه بزرگی وجود ندارد.»

از سال ۱۷۹۲ به بعد انسان های بسیاری به گیوتین سپرده شدند و میدان انقلاب در پاریس مرکز مشخصی برای اجرای گیوتین شد. تا این که در سال ۱۷۹۴، نوبت به اعدام انقلابیون رسید و مهم ترین و با نفوذترین آن ها به دست گیوتین سپرده شدند. در پنجم اپریل همان سال «ژرژ ژاک دانتون»، یکی از رهبران انقلاب فرانسه با عده ای از یارانش در ملاء عام گردن زده شدند. به حدس تاریخ نگاران در این دوران در پاریس - در میدان کنکورده فعلی- نزدیک به سه هزار نفر و در کل فرانسه نزدیک به چهل هزار نفر گردن زده شده اند.

شهر لندن در قرن هیجدهم، به شهر اعدام و دار معروف بود. اصلاح قوانین کیفری انگلستان با نام سامونل روملی (۱۷۵۷-۱۸۱۲)، تداعی می شود. کار نظری او ادامه کار فکری سامونل جانسون (۱۷۰۹-۱۷۸۴) و بکاریا بود. در همین زمان نویسنده و حقوق دان و سیاستمدار یوولانوس (۱۷۴۴-۱۸۱۱)، یکی از مدافعان لغو مجازات مرگ در اسپانیا، به فعالیت های گسترده ای دست زده است.

در انگلستان، تا سال ۱۹۵۷ مجازات قتل عمدی اعدام بود، لذا طرفداران الغای مجازات اعدام با برپائی جلسه هائی، الغای آن را از دولت خواسته و دولت را تحت فشار شدید قرار دادند تا این که در سال ۱۹۵۷، دولت با تقسیم قتل عمد، به قتل عمدی که سلامت عمومی را تهدید می کند، مثل قتل با سلاح گرم یا قتل یکی از مأموران انتظامی و قتل عمدی که سلامت عمومی را تهدید نمی کند، مثل قتل به وسیله سم، که قسم دوم را از تحت مجازات اعدام خارج و اولی را تحت آن قرار داد، ولی این مطلب طرفداران الغاء را قانع نکرد و آن ها بر فشار خود بر دولت افزودند تا در تاریخ ۸-۱۱-۱۹۶۵، دولت کلاً مجازات اعدام را به وسیله «قانون الغای مجازات اعدام به سبب قتل عمد» لغو کرد که پنج سال اعتبار داشت و مجدداً مجلس نمایندگان در تاریخ ۳۱-۰۷-۱۹۷۰، آن را معتبر دانست.

شنبه بیست و پنجم آبان [عقرب] - شانزدهم نومبر ۲۰۱۳

ادامه دارد.